



ORIGINAL RESEARCH PAPER

Legal analysis of "sale" in the verses of al-ahkam and jurisprudence as a legal basis

Mansoureh Baqeri Pour^{1*}, Lale Roozbehi²

Received:

8 July 2024

Edited:

5 Aug 2024

Accepted:

24 Aug 2024

Published:

15 Sep 2024

Keywords:

Civil law,
Economy,
Sell,
The verses of Al-
Ahkam.

Abstract

Background and Aim: Perhaps the perspective of the word "sale" can be seen in the foundations and divine commandments in the verse "O ye who believe! Eat not up your property among yourselves in vanities: But let there be amongst you Traffic and trade by mutual good-will...", but the way of understanding the words of sale from this verse requires the understanding of jurists. Iran's civil law considers the contract of sale as one of the definite and necessary contracts in all respects and defines it as "possession in kind in exchange for something known". Since the Holy Qur'an is the book of human guidance and states that "This is the Book; in it is guidance sure, without doubt..." and "... hath allowed therein no Crookedness", a deeper dive into its verses will definitely open new doors for the earthly man; Although no one except God Almighty and the infallibles (peace be upon them) knows about the deep depth of divine light, but others can learn some parts of the right sects through their efforts.

Materials and Methods: This research has been done with the benefit of lexical, explanatory, narrative and legal books, in a library and survey method.

Ethical Considerations: In this research, the authenticity of the texts, honesty and trustworthiness have been respected.

Findings: This research seeks to explain the important and true point that the Quran, by mentioning these commandments, has pointed to an important social issue that if the financial relations of the people are not based on the correct basis and the economy of the society does not proceed in a healthy manner, the society will commit suicide, will be.

Conclusion: The lack of correct economic relations in the society and the unjust possession of each other's property will cause the destruction of the society.

1 Visiting Lecturer, Department of Law, Faculty of Humanities, Electronic Unit, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding Author)*

Email: baqeripour@ut.ac.ir Phone: +989123490344

2 PhD student in Private Law, Faculty of Humanities, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran.

Please cite this article as such: Baqeri Pour, M & Roozbehi, L (2024). "Legal analysis of "sale" in the verses of al-ahkam and jurisprudence as a legal basis". *Legal Research*, 1 (1): 1-16



This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0)



واکاوی حقوقی "بیع" در آیات الاحکام و فقه

به عنوان بستر قانونی

منصوره باقری پور^۱، لاله روزبهی^۲

مقاله پژوهشی

صفحات: ۱۶-۱

چکیده

زمینه و هدف: شاید بتوان منظرگاه واژه "بیع" را در مبانی و احکام الهی در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ...» یافت، اما شیوه درک واژگان بیع از این آیه، مستلزم تفقه فقها است. قانون مدنی ایران با لحاظ جمیع جهات، عقد بیع را از عقود معین و لازم دانسته و آن را «تملیک عین به عوض معلوم» تعریف کرده است. از آنجا که قرآن کریم کتاب هدایت بشر و بیانگر «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ...» و «... لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» است، غوص عمیق تر در آیات آن، قطعاً دریچه‌هایی تازه بر انسان خاکی می‌گشاید؛ اگرچه جز خداوند متعال و معصومین "علیهم السلام"، کسی از ژرفای عمیق نور مبین الهی اطلاعی ندارند، اما دیگران به فراخور تلاش خود می‌توانند بخش‌هایی از فرقان حق را فرا گیرند.

مواد و روش‌ها: این تحقیق، با بهره‌مندی از کتاب‌های لغوی، تفسیری و روایی و حقوقی، به شیوه کتابخانه‌ای و فیش‌برداری انجام شده است.

ملاحظات اخلاقی: در این تحقیق، اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.
یافته‌ها: این پژوهش در پی تبیین این نکته مهم و حقیقی است که قرآن با ذکر این احکام، به یک موضوع مهم اجتماعی اشاره کرده است که در صورتی که روابط مالی مردم بر اساس صحیح استوار نباشد و اقتصاد جامعه به صورت سالم پیش نرود، جامعه گرفتار انتحار خواهد شد.

نتیجه: فقدان روابط صحیح اقتصادی در جامعه و تصرف به ناحق اموال یکدیگر، موجبی برای هلاکت جامعه خواهد بود.

کلمات کلیدی: آیات الاحکام، اقتصاد، بیع، قانون مدنی.

دریافت: ۱۴۰۳/۴/۱۸

ویرایش: ۱۴۰۳/۵/۱۵

پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۳

انتشار: ۱۴۰۳/۶/۲۵

۱. مدرس مدعو، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، واحد الکترونیکی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
Email: Baqeripour@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده علوم انسانی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

مقدمه

قرآن منبع اولیه شناخت معارف دینی، احکام فقهی، حقوقی و مناسبات فردی و اجتماعی و در عین حال متقن‌ترین منبع نیز می‌باشد. قرآن از جهت صدور، قطعی است و اصولیون برای ظواهر کتاب حجیت قائل شده‌اند. بخشی مهم و عمده از آیات قرآن، بیان‌کننده اصول اعتقادی اسلام است که به عنوان نمونه، آیات راجع خدای متعال، آخرت، بهشت و جهنم و ثواب و عقاب الهی بیان‌کننده اعتقادات هستند. بخشی عمده از آیات قرآن کریم به احکام و قوانین شرعی مورد نیاز بشر در موضوعات مختلف، اعم از موضوعات عبادی، سیاسی، اقتصادی، قضایی و کیفری اختصاص دارد که در اصطلاح مفسران و فقیهان اسلامی به "آیات الاحکام" شهرت یافته است، اما از دیرباز در مورد تعداد این آیات، در میان عالمان اسلامی اختلاف وجود داشته و آرای متفاوتی در این باره ارائه شده است. مشهور عالمان شیعه و اهل سنت شمار این آیات را ۵۰۰ دانسته و برخی تعداد این آیات را کم‌تر و عده‌ای بیش‌تر از این تعداد عنوان می‌دارند. برخی هم تعداد آیات حکمی قرآن را با توجه به ذوق و قریحه افراد متغیر دانسته و عده‌ای نیز برآنند که همه آیات قرآن کریم جزو آیات الاحکام است.

آیات الاحکام در بیان مفهوم بیع

در این خصوص، با بهره‌گیری از کتاب "کنز العرفان فی فقه القرآن"^۱ آیاتی منتخب از قرآن کریم در باب بیع و شیوه تطبیق آن آورده می‌شود:

آیه اول:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا»^۲ (نساء/۲۹)

شرح آیه:

خطاب «لَا تَأْكُلُوا» عام و گسترده است. مقصود آنست که: خودتان اموال برخی از خودتان را نخورید. پس مضاف حذف شده است، چون علم و آگاهی به آن هست و اضافه، برای اختصاص می‌باشد، نه برای تملیک. همانند قول خداوند متعال که می‌فرماید: «... خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ...» (بقره/۲۹)، آنچه در روی زمین است برای شما خلق کرده است، یعنی آنچه در روی زمین است اختصاص به شما دارد. این آیه شریفه، مشتمل بر سه حکم فقهی است:

حکم اول - نهی از خوردن ناروای اموال دیگران: نهی و جلوگیری از خوردن اموال دیگران، به صورت باطل و ناروا. این حکم عمومیّت دارد بر هر چیزی که شارع آن را مباح و روا نشمرده است، اعم از غصب، سرقت، خیانت، عقود فاسد، مانند عقود مشتمل به ربا باشد یا مشتمل بر فساد و باطل بودن آنها؛ آن چنان که در کتاب‌های فقهی آمده

۱. کتابی است در آیات الاحکام و آیات فقهی قرآن کریم، نوشته عالم و فقیه شیعی مقداد بن عبدالله حلی (متوفای ۸۲۶ ق) معروف به فاضل مقداد. این کتاب که در زمره تفاسیر موضوعی است بر شیوه کتب فقهی نوشته شده است. مؤلف در این کتاب، تنها آیات فقهی را بررسی کرده و در بیان اقوال علما و نقل احادیث و شأن نزول آیات، از تفسیر مجمع‌البیان استفاده کرده است.

۲. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید اموال همدیگر را به ناروا نخورید مگر آنکه داد و ستدی با تراضی یکدیگر از شما [انجام گرفته] باشد و خودتان را مکشید زیرا خدا همواره با شما مهربان است» (فولادوند، بی تا: ذیل آیه).

است و باز هر چیزی که توسط عقد، باطل نشده باشد، مانند قمار، اجر و مزد زناکار و شراب‌خوار که داخل در مجموعه باطل می‌گردد. خلاصه آن که این کلمه باطل، از جمله مجملاتی است که به بیان پیامبر خدا (ص) و ائمه هدی (علیهم‌السلام) نیاز دارد و از مجموع تصرفاتی است که امکان دارد در شیئی باطل صورت پذیرد، فقط به خوردن اختصاص یافته است، چون "خوردن" بالاترین و بزرگ‌ترین شیوه بهره‌برداری از اموال می‌باشد، یا این که از باب اطلاق، ملزوم و اراده لازم می‌باشد و آن اراده "تصرف" است. پس در این صورت، شامل سایر تصرفات نیز می‌شود.

حکم دوم - تصرف با تجارت: مباح بودن تصرفات به واسطه تجارت و داد و ستد، معین شده است و استثناء در اینجا منقطع می‌باشد. مقصود از "تجارت" تملک با عقد، معاوضه مالی محض می‌باشد و از بین داد و ستدها فقط "تجارت" را نام برده است، چون تجارت، شیوه غالب در راه کسب و درآمد می‌باشد و رسول خدا (ص) فرمودند: روزی در ده جزء می‌باشد و نه جزء آن در تجارت است (نک: کلینی، ۱۴۱۳: ۳۱۹/۵)، لکن این تجارتی که در قرآن و کلام پیامبر (ص) تشریح شده، دارای شرایطی در راستای حلیت است، از جمله:

۱. این که از راه تراضی هر دو طرف عقد، یعنی متعاقدین باشد. طبق قانون مدنی معاملات و قراردادهای، نقشی مهم در روابط افراد ایفا می‌کنند. قانونگذار در قانون مدنی، شرایط لازم برای انعقاد صحیح این معاملات را تعیین کرده است. یکی از ارکان اساسی هر معامله، رضایت طرفین است. این رضایت باید آزادانه و بدون اکراه و اجبار باشد. بنابراین، در صورتی که تراضی از دو طرف وجود نداشته باشد، از حوزه مباح بودن خارج می‌شود و به تصریح قانون مدنی ممکن است بیع باطل، بیع اضطراری، بیع اکراهی، بیع فضولی و ... تلقی شود که دیگر بر محور اباحه قرار ندارند. بیع فضولی به دو صورت بیع لنفسه (غاصب و سارق) و للمالک صورت می‌گیرد. قانون مدنی به تبعیت از مشهور فقها، بیع مزبور را صحیح، اما غیر نافذ می‌داند که لزوم آن مبتنی بر رضایت مالک است. در این میان، برخی از فقها در مقابل قول مشهور، به بطلان بیع فضولی قائل شده‌اند (نک: کیخا و سنچولی، ۱۴۰۰: چکیده)؛

۲. مقصود تراضی طرفین در حال عقد می‌باشد. پس آنان قبل از تفرق، اختیار فسخ را دارند، چون رسول‌الله (ص) فرمودند: بایع و خریدار اختیار فسخ را مادام که از هم جدا نشده‌اند، دارند (نک: عاملی، ۱۳۹۱: ۱۲/۳۴۵)؛

۳. عقد فردی که مجبور به خرید یا فروش شده، غیرنافذ است. اگر بعد از اجبار، اجازه دهد، صحیح می‌باشد، چون رضایت حاصل شده است؛

۴. مقصود از رضایت، آن رضایتی است که شرعاً معتبر باشد. پس اعتباری به رضایت کودک، مجنون، مست، سفیه و مفلس وجود ندارد و عقد آنان نیز صحیح نیست، هرچند پس از زوال مانع نیز اجازه دهند و تفاوت آن با مکره این است که عقد مکره، زمانی معتبر است که اکراهی در کار نبوده باشد. پس اکراه مانع حکم است، نه مانع سبب؛

۵. رضایت طرفین در تمام عقود، شرط است. نظر اجماع بر این است که تفاوتی بین عقدها وجود ندارد، البته خیار مجلس، به بیع اختصاص دارد؛

۶. در تملک چیزی، حصول رضایت بدون عقد، کفایت نمی‌کند. جنس مورد نظر فروخته شده است، خواه چیزی بزرگ باشد یا کوچک، چون رضایت شرط مباح بودن تجارت می‌باشد که از تراضی سرچشمه می‌گیرد و تجارت مستلزم عقد است. پس رضایت به تنهایی نمی‌تواند کافی بوده باشد؛

۷. حصول رضایت در عقد فضولی، پس از انجام عقد، نزد جمعی از امامیه کافی است و این رأی مشهور بین آنان بوده و فتوی نیز براساس آن صادر شده است.

حکم سوم - عدم قتل نفس: «... وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...»؛ خودتان را نکشید، چون وقتی فردی، انسانی دیگر را بکشد، قاتل نیز به علت قصاص کشته می‌شود، پس او در واقع، قاتل خویشتن می‌گردد یا این که در اینجا مضافی حذف شده است، یعنی: «لا تقتلوا انفس غیرکم»، کلمه "غیر" حذف شده است تا اشتباهی صورت نگیرد. احتمال دارد مقصود از "کشتن" هلاک کردن نفس با ارتکاب گناه بوده باشد، یعنی با ارتکاب گناه در مورد اکل مال به باطل خود را به هلاکت نیندازید و این احتمال، وجهی زیبا است تا این که احکام الهی برخی به برخی دیگر مربوط بوده باشد.

آیه دوم:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره/۲۷۵).

شرح آیه:

در دوران جاهلیت اگر فردی، مالی از دیگری بر عهده داشت و آن را مطالبه می‌نمود، بدهکار می‌گفت: مدتی بر وقت من افزون نما، تا من هم مالی را افزایش دهم. پس هر دو این کار را انجام می‌دادند و می‌گفتند: چه در اول معامله آن مقدار مال را بیفزاییم و چه هنگام فرا رسیدن وقت تأخیر، فرق نمی‌کند و مساوی است. پس خداوند سخنان آنان را با این تعبیر رو نمود: «آنان از قبور خود بر نمی‌خیزند، مگر همانند بلند شدن فرد مصروع و غش زده». اعراب گمان می‌کردند که در فرد مصروع شیطان نفوذ می‌کند و او را به حالت غشوه درمی‌آورد. "خبط" حرکتی است غیرطبیعی و غیرمنظم، همانند مختلط شدن ریشه‌های نامنظم علف، «مِنَ الْمَسِّ»؛ یعنی: «از مس شیطان و برخورد آنان، جار و مجرور. متعلق به فعل «لایقومون» می‌باشد؛ یعنی: از آن تماس بر نمی‌خیزند، مگر آن چنان که فرد مصروع برمی‌خیزد، چون خداوند در بطون آنها، آنچه را که خورده‌اند، افزایش می‌دهد و آنان را سنگین‌تر می‌سازد. همین امر، سیما و چهره آنان، در روز قیامت خواهد بود و با آن شناخته می‌گردند و موعظه خداوند دلیل تحریم آن است و عاقبت کار آنان با خدا است و خداوند آنان را با اعمالشان مجازات می‌نماید، بر حسب آنچه از او دانسته است از صدق نیت او در پذیرش نهی.

فایده بحث:

۱. "ربا" در لغت به معنای فزونی و زیادت، و شرعاً به معنی افزودن به اصل سرمایه از دو جنس متساوی در کیل و وزن می‌باشد. گفته شده است: فقط آن مقدار از مالی که به اصل سرمایه اضافه شده، حرام است، نه غیر آن؛
۲. مقصود از "جنس" در اینجا، همان حقیقت نوعیه است و این حقیقت نوعیه، وقتی متحقق می‌گردد که به افراد آن اسم خاص و نامی ویژه داده شود. زیادت گاه عینی است که آن ظاهر و هویدا است و گاه حکمی می‌شود، همانند آن که یکی از متجانسین هم‌وزن خود به صورت نسیه به فروش برسد. مقصود از "کیل" و "وزن" آن چیزی است که در عهد پیامبر خدا (ص) مکیل و موزون بود و هر چیزی که حال وضعیت آن معلوم شده باشد، بر همان اساس پایه‌گذاری می‌گردد و هر چیزی که معلوم نشده باشد، به عرف و عادت مراجعه می‌شود. اگر شهرها با هم اختلاف داشته باشند، گفته شده است: هر شهری، که حکم خویشتن را دارد؛

۱. یعنی: «کسانی که ربا می‌خورند، (از گور) بر نمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است. این بدان سبب است که آنان گفتند: (داد و ستد صرفاً مانند ریاست.) و حال آنکه خدا داد و ستد را حلال، و ربا را حرام گردانیده است. پس، هر کس، اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید، و (از رباخواری) باز ایستاد، آنچه گذشته، از آن اوست، و کارش به خدا واگذار می‌شود و کسانی که (به رباخواری) باز گردند، آنان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود» (فولادوند، بی تا: ذیل آیه).

۳. "ربا در نسیه" اجماعاً ثابت است، چون پیامبر خدا (ص) فرمود: ربا در نسیه می‌باشد (نک: شیخ طوسی، ۱۴۱۰: ۸۴/۱)؛

۴. آیا مقصود از «اتّما البیع مثل الربّاء» این است که آنان "ربا" را با بیع و خرید و فروش قیاس نموده بودند یا منظوری دیگر مدنظر است؟ برخی گفته‌اند: آری، چون آنان معتقد بودند جایز است انسان چیزی را که ارزش یک درهم دارد، به دو درهم بخرد و باز جایز است چیزی که ارزش آن یک درهم است، به دو درهم بفروشد. خداوند متعال قول آنان را مردود دانست و تصریح نمود که "خرید و فروش" حلال ولی "ربا" حرام و ناروا است و قیاس کردن آنان را باطل ساخت، چون قیاسی که مخالف نصّ و تصریح است، به صورت اجماعی باطل و نامشروع می‌باشد. برخی نیز شقّ دوم را انتخاب کرده و احتمال داده‌اند قول خداوند که می‌فرماید: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» از تتمه و بقایای احکام اعراب بوده باشد که به عنوان ردّ سخن آنان آمده است، یعنی خداوند متعال بین "دو متساوی" فرق قائل شده و فرموده است این احتمال جایز نیست و سبب تصوّر اشتباه آنان، ناآگاهی ایشان نسبت به حکم ربا بوده است.

جواب صحیح این است که منع از مساوات لازم است، چون حرمت ربا، معللاً به علّتی است که در خرید و فروش، آن علّت وجود ندارد. در جمله «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» دلالتی وجود دارد که تمام اقسام آن، حلال و مباح می‌باشد، اعمّ از نقد، نسیه، سلف، سلم و انواع آن از "بیع" مرابحه، مواضعه، تولیت، مساومه و انواع فروخته شده‌ها از میوه‌ها و حیوانات، صرف و سلم و جز آنهایی که در بیان نبوی (ص) آمده است؛

۵. «فَلَهُ مَا سَلَفَ» دلالتی است در مورد "ربا". در صورتی که فرد به حرمت آن جاهل بود، اعاده آن لازم نیست، بلکه فقط با وجود علم و آگاهی، بازگشتن از آن لازم است و آن "توبه" می‌باشد و لا غیر؛

۶. ربا یکی از گناهان کبیره می‌باشد، زیرا در آخر آیه وعده آتش در مقابل آن داده شده است. امام صادق (ع) فرمود: یک درهم ربا پیش خدا بزرگتر از هفتاد بار زنا با محارم در بیت‌الله الحرام است (نک: شیخ طوسی، ۱۴۱۰: ۶۱/۷) و باز فرموده است: خداوند تحریم ربا را تشدید نمود تا مردم از پذیرفتن قرض امتناع نورزند (نک: ابن ابی‌جمهور، ۱۳۶۲: ۱۳۶/۲) و رسول خدا (ص) در مورد ربا پنج گروه را مورد لعن قرار داده است: خورنده ربا، موکل آن و دو شاهد و کاتب و نویسنده آن را (نک: ابن ابی‌جمهور، ۱۳۶۲: ۱۳۷/۲)؛

۷. خداوند متعال در مورد حرمت ربا تنها به وعده آتش بسنده نکرده و فرموده است: خیری در آن نیست و آن اعتبار و شرف انسان را از بین می‌برد (نک: بقره/۲۸).

آیه سوم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَاتُظْلَمُونَ وَ لَاتُظْلَمُونَ» (بقره/۲۷۸ و ۲۷۹)

شرح آیه:

پیامبر خدا (ص) فرمود: هر ربائی که در جاهلیت بود و هر خونی که در جاهلیت قرار داده شده یا آنچه در جاهلیت صورت پذیرفته، برداشته شده است و نخستین خونی که زیرپا گذاشته می‌شود (نک: محدث نوری، ۱۴۰۸: ۳۴۷/۱۳).

فایده بحث:

۱. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید؛ و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی مانده است واگذارید. * و اگر (چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی، برخاسته‌اید؛ و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما از خودتان است. نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید (فولادوند، بی تا: ذیل آیه).

۱. «ذُرُوا مَا بَقِيَ» یعنی: "ترک نمائید". «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» مبالغه‌ای دیگر است در تشدید امر ربا، یعنی اگر به آن چیزی که بر پیامبر اسلام (ص) نائل شده است، ایمان آورده باشید، پس ملتزم به احکام ایمان می‌گردید، که از جمله آن معتقدات، یکی هم تحریم ربا می‌باشد؛
 ۲. «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ»، یعنی: اگر انجام ندادید پس اعلام جنگ نمائید با خدا، «فأذنوا» از اذن به شیء یعنی علم به شیء آمده است، یعنی دیگران را آگاه و عالم سازید. "اذن" را به معنی استماع و شنیدن هم دانسته‌اند و حرب خدا همان حرب با رسول خدا (ص) و ائمه هدی می‌باشد؛
 ۳. «فَإِنْ تُبْتُمْ»، یعنی: اگر برگشتید. علامت "توبه" آن است که دیگر اصرار بر ادامه کار نداشته باشید و گفته‌اند: اگر توبه نکرد و اصرار بر حلال بودن آن نمود، پس مرتد و مال او مباح بر مسلمانان می‌شود؛
 ۴. شکی بر سخن پروردگار نیست که می‌فرماید: «... فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ ...»^۱ و باز قول خداوند متعال که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذُرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۲ هر دو صراحت دارند که ربایی که پیش از اسلام انجام می‌گرفت و پیش از تحریم انجام گرفته شده است بازگردانده نمی‌شود و از سوی دیگر ما گفتیم که بازگرداندن مقدار معلوم ربا، واجب است، خواه آن را بدانید یا نسبت به آن جاهل باشید.
- البته آیات بی‌شماری در خصوص بیع و حرمت اکل مال دیگری وجود دارد و روایت زیاد و احادیثی مستند و متقن در دسترس است، لکن به همین مقدار در جواز بیع کفایت مطلوب دارد.

بررسی مفاهیم

بنا به ضرورت تحلیل واژه‌های مربوط به آیه اکل، به عنوان سنگ زیربنای تجارت و بیع، به آن واژگان می‌پردازد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا»^۳ (نساء/۲۹)

اکل

معنای کلمه "اکل" خوردن معروف است، و آن این است که خوردنی به وسیله لقمه گرفتن و جویدن و بلعیدن، مثلاً داخل جوف شود و چون معنای تسلط و انفاذ در این عمل نهفته است، لذا به این اعتبار کلمه "اکل" را در مواردی که تسلط و انفاذ در کار باشد نیز بکار می‌برند، مثلاً می‌گویند: "اکلت النار الحطب" (آتش هیزم را خورد)، که در این تعبیر، اعدام شدن هیزم به وسیله آتش و سوخته شدنش، تشبیه شده به انفاذ خورنده، غذا را در جوف خود، و نیز می‌گویند: "اکل فلان المال" (فلانی مال را خورد)، که معنایش این است که در آن تصرف کرد و بر آن مسلط شد. منظور از "اکل" در این آیه، یعنی تصرف توأم با تسلط، که سلطه دیگران را از آن مال قطع سازد و آن مال را تملک کند (نک: طیب، بی تا: ذیل آیه).

«لَا تَأْكُلُوا» را «لَا تَأْخُذُوا» دانسته و گفته‌اند نخورید، یعنی نگیرید و تصرف نکنید و به این دلیل به خوردن تعبیر شده که غرض و مقصود مهم از تصرف، خوردن آن است (نک: خسروانی، ۱۳۹۰: ۱۸۵/۲). برای «تَأْكُلُوا» در معنای "اکل" چند احتمال مطرح کرده‌اند، از جمله:

۱. یعنی: «... پس، هر کس، اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید، و (از رباخواری) باز ایستاد، آنچه گذشته، از آن اوست ...» (فولادوند، بی تا: ذیل آیه).
۲. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید؛ و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی مانده است واگذارید» (فولادوند، بی تا: ذیل آیه).
۳. ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموال همدیگر را به ناروا نخورید مگر آنکه داد و ستدی با تراضی یکدیگر از شما [انجام گرفته] باشد و خودتان را مکشید، زیرا خدا همواره با شما مهربان است (فولادوند، بی تا: ذیل آیه).

الف - چون مهم‌ترین مصداق ملکیت، خوردن مال بوده، خداوند به جای "لاتملکوا" چنین فرموده است؛
 ب - در آیه شریفه نظر به بیشترین مصداق تملک، یعنی تصرف به خوردن بوده است؛
 ج - "اکل" به معنای عرفی آن است مانند "زید حق مرا خورد" که به معنای "غصب کردن" می‌باشد.
 در تمامی موارد "لاتأکلوا" به معنای "لاتسلطوا" است (نک: جرجانی، ۱۳۶۲: ۱۳۳/۲).

مال

هر چیز که در تملک کسی باشد را مال گویند (نک: خوری شرتونی، ۱۳۷۴: ذیل واژه). آنچه که در ملک کسی باشد و ارزش مبادله داشته باشد (نک: معین، ذیل واژه). عَرَض، دارایی، هستی، تمول، ثروت، غنا و مکتت را نیز مال گفته‌اند (نک: دهخدا، ذیل واژه).

در حقوق به هر چه قابل تملک و مبادله باشد مال گفته می‌شود. در یک دید کلی، هر چیزی که به وجه رایج کشور قابل تقویم باشد و ارزش اقتصادی داشته باشد مال است.

به استناد مفاد مواد ۱۱ به بعد قانون مدنی، اموال به دو قسم منقول و غیرمنقول تقسیم می‌شود. تفاوت‌هایی در وضعیت حقوقی هر یک از این دو در قوانین ایران وجود دارد (نک: جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱: ذیل واژه).
 در مبادلات اقتصاد اسلامی، مال با توجه به دامنه وسیعش انواع مختلف دارد و در تقسیم‌بندی، از یک نظر به عین، منفعت و حق و از نظری دیگر، به عینی و اعتباری تقسیم می‌شود.

مال چیزی نیست مگر آنچه مورد تقاضای عقلا باشد؛ البته مالیت کار به اعتبار این است که در آینده ارائه می‌شود ولی انجام دادن آینده که مورد انتظار است قید مالیت نیست، بلکه سبب مال به شمار آمدن می‌باشد (نک: امام خمینی، ۱۳۷۹: ۲۰/۱).

همچنین گفته‌اند: مراد از «أَمْوَالِكُمْ» "اموال غیرکم" است به حذف مضاف، یعنی مخورید مال‌های غیر خود را یا مراد "لایأکل بعضکم اموال بعضکم" است، یعنی باید که نخورید (نک: جرجانی، ۱۳۶۲: ۱۳۳/۲).

بینکم

«بَيْنَكُمْ» مضاف و مضاف‌الیه است و به این دلیل در آیه شریفه، جمله «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ» به قید «بَيْنَكُمْ» مقید شده است که بر نوعی جمع شدن دور یک مال و در وسط قرار گرفتن آن مال دلالت دارد. به این منظور بوده که اشاره یا دلالت کند بر این که اُکلی که در آیه از آن نهی شده، خوردن به نحوی است که دست به دست آن جمع بشود و از یکی به دیگری منتقل شود و «بَيْنَكُمْ» بر تجمع مال در بین مردم و متداول بودن آن در بین آنها دلالت می‌کند (نک: طیب، بی تا: ذیل آیه).

باطل

باء در «بِالْبَاطِلِ» بآ سببیت و به این مضمون است که خداوند تسلط بر مال غیر به اسباب و طرق باطل را مورد نکوهش قرار داده و از آن نهی فرموده است. «بِالْبَاطِلِ» را بدون حق معنی کرده‌اند (نک: خسروانی، ۱۳۹۰: ۱۸۵/۲).
 در نتیجه، مجموع جمله «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ» وقتی به قید "بالباطل" مقید گردد نهی از معاملات ناقله از آن استفاده می‌شود، یعنی معاملاتی که نه تنها مجتمع را به سعادت و رستگاریش نمی‌رساند، بلکه با ضرر رساندن، جامعه را به فساد و هلاکت می‌کشاند. این معاملات باطل از نظر دین عبارتند از: امثال ربا، قمار و ...، که طرفین یا یک طرف نمی‌داند چه می‌دهد و چه می‌گیرد و حدود و مشخصات کالا یا بها مشخص نیست.

همچنین "باطل" عملی است که غرض صحیح و عقلایی در آن نباشد و شامل تمام معاملات فاسد، مثل رباخواری و قمار و معاملات فریبی که طرف نمی‌داند چه می‌دهد و چه می‌ستاند، می‌شود، که اینها انهدام و هلاکت ارکان جامعه را موجب می‌شود (نک: طیب، بی تا: ذیل آیه).

الا

در مورد متصل یا منقطع بودن استثنای «إِلَّا» در جمله «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» مشهور فقیهان به منقطع بودن استثناء باور دارند، مثل این می‌ماند که کسی بگوید: هیچ معامله باطلی نکنید، مگر آن معامله‌ای که صحیح باشد. این طور استثناء آوردن جز به دلیل افاده نکته‌ای جایز نیست. در جمله بعد، به عنوان یک استثناء می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»، یعنی: مگر این که تصرف شما در اموال دیگران از طریق داد و ستد باشد که از رضایت باطنی دو طرف سرچشمه بگیرد. بنابراین، تمام مبادلات مالی و انواع تجارت‌ها، که در میان مردم رایج است، چنانچه از روی رضایت طرفین صورت گیرد و جنبه معقول و منطقی داشته باشد از نظر اسلام مجاز است، مگر در مواردی که به خاطر مصالحی معین، از آن نهی صریح شده باشد.

تکون

«تَكُونُ»: بعضی آن را از افعال ناقصه دانسته و واژه بعد از آن را نصب داده‌اند و برخی آن را تامه دانسته و «تِجَارَةً» را به رفع خوانده‌اند.

تجارت

در کلام عرب میان "تجارت" و "بیع" تفاوت وجود دارد. "تجارت" را تصرف در سرمایه برای دست یازی به سود دانسته‌اند. بنابراین، تجارت معنایی است که با معامله و خرید و فروش منطبق می‌شود (نک: راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ذیل واژه).

"تجارت" به معنای تصرف در سرمایه به منظور تحصیل سود می‌باشد و این قسم معامله که با طیب نفس از جانب فروشنده و خریدار انجام می‌شود مبادله‌ای است که فطرت با آن موافقت دارد و به آن آرام می‌گیرد (نک: طیب، بی تا: ذیل آیه).

خداوند متعال نیز در جای دیگر "تجارت" و "بیع" را متفاوت دانسته و فرموده است: «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ»، که خداوند در اینجا مردانی را می‌ستاید که هیچ تجارت و بیعی ایشان را از یاد خدا، برپاداشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد. در واقع، خداوند در این آیه عام که همان بیع است را پس از ذکر خاص که همان تجارت است بیان می‌دارد تا تأکیدی بیشتر داشته باشد، یعنی داد و ستد سود دهنده ایشان را از نماز و یاد خدا و زکات باز نمی‌دارد، چه رسد که این داد و ستدشان سود نداشته باشد.

قتل

«لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا»، بعضی بعض دیگر را نکشید (نک: خسروانی، ۱۳۹۰: ۱۸۵/۲) و یکدیگر را به قتل نرسانید که خدای شما مهربان است، یعنی با خوردن مال به باطل، باعث کشته شدن خودتان نشوید و مؤمنان در حکم یک فرد واحد فرض شده‌اند که آسیب رسیدن به یک جزء از آنها مانند آن است که همه مسلمانان ضرر ببینند (نک: طیب، بی تا: ذیل آیه).

در روایات اهل بیت (ع) نیز آیه فوق به همین معنی "انتحار" تفسیر شده است (نک: طبرسی، ۱۳۷۲: ذیل آیه).

۱. یعنی: «مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیرو رو می‌شود می‌هراسند» (فولادوند، بی تا: ذیل آیه).

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چه رابطه‌ای است میان "قتل نفس" و "تصرف باطل و ناحق در اموال مردم"؟ در پاسخ باید گفت که در حقیقت قرآن با ذکر این دو حکم پشت سر هم به یک نکته مهم اجتماعی اشاره کرده است که اگر روابط مالی مردم بر اساس صحیح استوار نباشد و اقتصاد جامعه به صورت سالم پیش نرود و در اموال یکدیگر به ناحق تصرف کنند جامعه گرفتار یک نوع خودکشی و انتحار خواهد شد.

حوادث و انقلاب‌هایی که در جوامع بشری دنیای معاصر روی داده، شاهد گویای این حقیقت می‌باشد و از آنجا که خداوند نسبت به بندگان خود مهربان است به آنها هشدار می‌دهد و اعلام خطر می‌کند که مراقب باشند مبادا مبادلات مالی نادرست و اقتصاد ناسالم، اجتماع آنها را به نابودی و سقوط بکشاند (نک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ذیل آیه). راجع به نهی از قتل خود، علاوه بر آن که حرمت خودکشی دلالت دارد، حاکی از آن است که با ارتکاب گناه و انجام معاملات غیرمشروع خود را مستحق عقوبت نسازید و دیگران را مکشید تا به حکم قصاص، موجبات قتل خود را به دست خویش فراهم آرید. بعضی فقها از این آیه حرمت وارد کردن ضرب و جرح بر خود را نیز استفاده کرده‌اند (نک: خزائی، ۱۳۸۴: ۲۸۶).

نفس

نفس در لغت به معنی جان، روح، روان و نشان دهنده زنده بودن است (نک: دهخدا، ذیل واژه) در تعریفی از نفس آمده است: نفس آن چیزی است که تعیین موجودیت می‌کند در ظاهر و باطن، و نشانه اش این است که خواسته دارد. در علوم اسلامی و قرآن، به عنوان جهت‌دهنده حرکت و اندیشه انسان شناخته می‌شود و بسیاری از کردارها و رفتارهای انسان به پیروی از نفس او شکل می‌گیرد.

رحیم

رحیم یکی از نام‌های نیکوی خداوند در ادیان ابراهیمی است. رحمان و رحیم، دو صفت هستند و معنای هر دو یکی است جز آن که هر یک از این دو بیانگر بخشی از رحمت الهی است، زیرا رحمت بر دو نوع است یکی رحمت عام بلاشرط و دیگری رحمت خاص مع‌الشرط. رحمت عام بلاشرط رحمتی است که به هیچ شرطی مشروط نیست و رحمت خاص مع‌الشرط رحمتی است که به عمل، اعم از مادیات و معنویات منوط است (نک: غروی، ۱۳۸۴: ۳/۴۲۴).

بررسی فقهی حقوقی واژگان

"مال" منشأ خیر یا ضرر

مال "قوام" زندگی است. اگر درست از آن استفاده شود، منشأ خیر و سعادت برای انسان می‌شود و اگر ناصحیح و غیرمشروع به کار گرفته شود، هلاکت و نابودی را موجب خواهد بود. از این روی، استفاده‌های ناروا و تصرفات ظالمانه و غاصبانه در اموال و از بین بردن حقوق دیگران، معاملات ضرری و غرری، رشوه، ربا و در یک کلام "اکل مال به باطل"، به معنای عام و وسیع آن، سبب هلاکت و نابودی مردم و از هم گسستگی جامعه اسلامی است. در منابع اسلامی، به موازات تأکید بر اصل تحقق عدالت اجتماعی و نقش آن در حیات سالم و رسیدن انسان به کمال، بر بهره‌گیری صحیح از اموال، به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف تأکید شده است و حرکتهای ناسالم اقتصادی و اجحاف‌ها و برخوردهای ظالمانه و دغل‌کارانه مردود شمرده شده‌اند و اکل مال به باطل. از آن جا که این اصل برگرفته از آیات قرآن است، در ابواب و بخش‌های مختلف فقه، به ویژه در بخش مکاسب و معاملات، مورد استناد و استدلال واقع می‌شود.

قرآن کریم در باره مال‌هایی که از راه باطل و حرام تحصیل می‌شود، می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»: ای کسانی که خدا و رسولش را تصدیق کرده‌اید، اموال یکدیگر را به باطل مخورید. علت این که از میان همه منافع مال، تنها "اکل" را ذکر کرده، این است که به مصرف خوراکی رسانیدن مال، از اهم منافع آن است. برخی گفته‌اند: به دلیل این است که عنوان "اکل" به هر نوع خرج و صرف مال اطلاق می‌شود، مثلاً می‌گویند: مالش را به باطل خورد و لو این که نخورده باشد و در راه دیگری صرف کرده باشد. مقصود این است که اموال یکدیگر را به باطل صرف مکنید. در باره کلمه "باطل" دو قول است: ۱. ربا و قمار؛ ۲. اغفال. مال‌های یکدیگر را در میان خود به آنچه ناروا و حرام باشد نخورید و اموال یکدیگر را به غصب، ربا، قمار، خیانت و سرقت یا به عقود فاسده یا به سوگند دروغ یا به دعوی باطل و گواهی زور حاصل تصرف نکنید، مگر آن که منظور از تصرف، بازگانی و بیعی باشد که از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما، که متعاقدانید، نشأت گرفته باشد (کاشانی، ۱۴۲۳: ۹/۳).

ترازی در فقه و حقوق

ترازی را از هم راضی شدن، از یکدیگر خشنود شدن، خشنودی و رضایت از یکدیگر معنا کرده‌اند (نک: خوری شرتونی، ۱۳۷۴: ذیل واژه؛ معین، ۱۳۶۰: ذیل واژه؛ خسروانی، ۱۳۹۰: ۱۸۵/۲).

«عَنْ تَرَاضٍ» این فراز از آیه شریفه در صدد بیان یکی از ارکان اساسی در معاملات می‌باشد و رضایت و خشنودی دو طرف را مهمترین عامل برای تحقق داد و ستد معرفی کرده است. "رضی" به معنای خشنودی می‌باشد و چون به باب تفاعل رفته است، معنای دو طرفی بودن فعل رضایت را می‌رساند. در واقع، می‌فهماند رضایت باید از دو طرف معامله واقع شود و رضایت یکی از دو طرف معامله، برای تحقق داد و ستد کافی نیست، چنانچه بیع فضولی به دلیل عدم وجود رضایت مالک، دچار مشکل است.

با توجه به شرط "رضایت" می‌توان فهمید طرفین معامله باید عاقل، مختار و مالک ثمن و مئمن باشند، چون در صورتی که هوش و خرد نداشته باشند، نمی‌توانند خشنودی یا ناخشنودی را به درستی درک کنند و نیز تا زمانی که مختار نباشند، مصداق شخص راضی نیست، یعنی کسی که به خاطر اجبار بیرونی، دست به فروش یا خرید بزند، نمی‌تواند مصداق واژه "راضی" باشد. این رضایت‌مندی دو طرفی است و دو طرف آن معلوم و مشخص است، یکی فروشنده و دیگری خریدار. پس این دو لازم است مالک ثمن و مئمن باشند، تا رضایت‌مندی ایشان نسبت به ثمن و مئمن سودمند باشد. به همین دلیل، اگر فروشنده مالک مئمن یا خریدار مالک ثمن نباشد، ترازی محقق نخواهد شد.

ترازی طرفین در تجارت

می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»: جز این که از راه داد و ستدی باشد که دو طرف معامله از آن راضی باشد، زیرا در عدم تحقق رضایت مرضی‌الطرفینی، حلیت بیع زیر سؤال می‌رود تا جایی که در پاره‌ای اوقات باطل و گاهی غیرنافذ می‌شود.

بیع در فقه

کلمه بیع (به فتح باء و سکون یاء) به معنی خرید و فروش و از اضداد است (نک: دهخدا، ذیل واژه) و در اصطلاح «مبادله المال المتقوم بالمال المتقوم» (مصطفی و دیگران، ۱۴۱۰: ذیل واژه) گفته‌اند.

عقد بیع، قرارداد یا عقدی است که به موجب آن شخصی، مالی را در ازای مال دیگر به شخصی دیگر واگذار کند؛ به نحوی که مالک مال (فروشنده)، مالکیت کالای خود را در مقابل پول یا مالی که دریافت می‌کند به طرف مقابل (خریدار) انتقال دهد و طرف نیز در مقابل دریافت کالا، پول یا مال خود را به فروشنده بدهد و در اصطلاح فقهی، انشای تملیک عین به مال در مقابل مال، یعنی ایجاب و قبولی است که بر نقل ملک در مقابل عوض معلوم و متعین دلالت کند (نک: شهید ثانی، ۱۳۸۷: ۴۲۳/۳).

معنی بیع در نظر فقها

بیع در اصطلاح فقهای امامی عبارت است از:

الف - انتقال عین از شخصی به دیگری در مقابل عوض معین با تراضی (نک: شیخ طوسی، بی تا: ۷۶/۲)؛

ب - ایجاب و قبولی که بر انتقال دلالت کند یا عقد مرکب از ایجاب و قبول (نک: شیخ انصاری، ۱۴۲۰: ۱۰/۳)

ج - نقل عین به صیغه مخصوص عقد بیع (نک: محقق کرکی، بی تا: کتاب المتاجر)؛

د - انشای تملیک عین به مال در مقابل مال یا "مبادله مال به مال" (نک: شیخ انصاری، بی تا: ۷۹).

پس از شیخ انصاری، بسیاری از فقها همین تعریف را برگزیده و حقیقت بیع را همان مبادله مال به مال دانسته‌اند (نک: امام خمینی، ۱۳۷۹: ۲۶؛ غروی اصفهانی، بی تا: ۲/۱). بیع را چنین هم تعریف کرده‌اند: «هو الایجاب والقبول الدالان علی نقل الملك بعوض معلوم» (شهید اول، ۱۴۰۶: ۱۰۹)، یعنی عقد بیع، عبارت است از ایجاب و قبولی که بر نقل ملک در مقابل عوض معلوم دلالت می‌کند.

شرایط متعاقدان: در هر یک از دو طرف عقد (بایع و مشتری) بلوغ، عقل، قصد، اختیار، مالکیت و محجور نبودن شرط است؛ البته دو شرط آخر از شرایط نفوذ و اثرگذاری عقد به شمار می‌روند نه از شرایط صحت آن (نک: نجفی، ۱۴۱۲: ۲۶۰/۲۲ و ۲۷۲).

شرایط مبیع و ثمن: در هر یک از مبیع و ثمن مالیت داشتن، مملوک بودن، عین بودن، طلق و تام بودن ملک، مقدور بودن تحویل کالا، معلوم بودن، منفعت حلال، و ... را شرط دانسته‌اند (نک: نجفی، ۱۴۱۲: ۳۴۵-۳۴۳/۲۲؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰: ۴۱/۲-۴۲).

بیع در قانون مدنی

بیع در لغت، به معنای خرید و فروش است. با وقوع عقد بیع، مشتری مالک مبیع و فروشنده، مالک ثمن می‌گردد. در قانون مدنی، با عنوان "انتقال مالکیت عین به دیگری در مقابل دریافت عوض معلوم" تعریف شده است. و در اصطلاح حقوقی، بر اساس تعریف ماده ۳۳۸ قانون مدنی^۱، بیع به معنای "تملیک عین به عوض معلوم" می‌باشد، یعنی فروشنده، در قبال دریافت مبلغی، حق مالکیت خود بر عین را به دیگری انتقال می‌دهد و بعد از آن، مبیع به تصرف و قبض مشتری داده می‌شود. در عقد بیع، عوض می‌تواند ثمن (پول) یا عین باشد، زیرا در ماده ۳۳۹ قانون مدنی^۲، به این موضوع اشاره شده است که عقد بیع می‌تواند به شکل داد و ستد منعقد شود.

عقد بیع، در انواع مختلف آن، دارای ۴ رکن اساسی است که عبارتند از: مبیع، ثمن، بایع و مشتری.

۱. ماده ۳۳۸ قانون مدنی: «بیع عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم».

۲. ماده ۳۳۹ قانون مدنی: «پس از توافق بایع و مشتری در مبیع و قیمت آن عقد بیع به ایجاب و قبول واقع می‌شود. ممکن است بیع به داد و ستد نیز واقع گردد».

میبع: به مال مورد معامله گفته می‌شود، که باید مالیت داشته و قابل معامله باشد. ثمن: بهایی است، که در مقابل میبع پرداخته می‌شود و می‌تواند پول یا یک مال دیگر باشد، که به عنوان ثمن معامله قرار می‌گیرد. بایع: به عنوان فروشنده که پیشنهاد فروش و ایجاب توسط او صورت می‌گیرد. مشتری: به عنوان خریدار که پیشنهاد فروش را قبول می‌کند.

تقدم نظر شرع حلیت بیع

در تراحم عرف و حکم شرع، باید حجیت شرع را مقدم دانسته شود؛ به این نحو که تشخیص و فهم باطل به عرف و اگذارده شده است، به شرط این که در مورد بطلان یا عدم بطلان امری از شرع، نصی یافت نشود یا مصادیق و موارد آن بیان نشده باشد. اگر چیزی در شرع، مسلم باشد، دیگر جای بحث نیست، چه عرف آن را باطل بداند و چه نداند. فهم عرف، در صورتی کارساز است که شرع، نسبت به آن ساکت باشد. از باب مثال، امکان دارد ربا را عرف باطل نداند و آن را همچون عقود و معاملات دیگر صحیح بداند، ولی در شرع، بر بطلان آن تصریح و تأکید شده است «احل الله البیع و حرم الربا» (بقره/۲۷۵).

نظر حقوقدانان

در اصطلاح حقوقی، ماده ۳۳۸ قانون مدنی به تقلید از فقیهان در تعریف بیع مقرر داشته است: «بیع عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم». از این تعریف چنین برمی‌آید که قانونگذار قصد داشته است با بکار بردن واژه "عین" مانع از تداخل مفهوم بیع با "اجاره" شود. به عبارت دیگر، واژه "عین" در تعریف ماده ۳۳۸ برای امتیاز بیع از اجاره است که تملیک منفعت به عوض معلوم تعریف می‌شود (کاتوزیان، ۱۴۰۳: ذیل باب سوم - در عقود معینه مختلفه)، اما از سوی دیگر، ایجاد خلأ مفهومی جدی در مفاهیم جدید، مانند خرید خدمات را موجب شده است. همچنین در تعریف بیع آورده‌اند: به مجموع عمل بایع و مشتری بیع گفته می‌شود؛ همان طور که به عمل بایع به تنهایی هم بیع می‌گویند (نک: جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱: ذیل واژه). برخی شرایط صحت و تشکیل دهنده بیع در قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، که برگرفته از آموزه‌های دینی است، عبارتند از:

ماده ۱۸۳: «عقد عبارت است از این که یک یا چند نفر در مقابل یک یا چند نفر دیگر تعهد بر امری نمایند و مورد قبول آنها باشد».

ماده ۱۹۰: «برای صحت هر معامله شرایط ذیل اساسی است:

۱. قصد طرفین و رضای آنها؛

۲. اهلیت طرفین؛

۳. موضوع معین که مورد معامله باشد؛

۴. مشروعیت جهت معامله».

ماده ۲۱۹: «عقودی که بر طبق قانون واقع شده باشد، بین متعاملین و قائم‌مقام آنها لازم‌الاتباع است مگر این که به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونی فسخ شود».

ماده ۲۲۳: «هر معامله که واقع شده باشد، محمول بر صحت است مگر این که فساد آن معلوم شود».

لذا آنچه که مبنای قانونی مدنی در حوزه تجارت و بیع وارد گردیده به شهادت بخشی از آیات تقریر شده؛ از آیات الاحکام قرآن وام گرفته شده است و گر نه انسان دیروزی و امروزی که از پیش خود چیزی ندارد و آنچه را

که نیز تفقه می‌کند همه از جانب ودیعه الهی است. لذا مبنای قانون مدنی در باب واژه "بیع" قرآن حکیم، تفسیر و تشریح و سازوکار و بیان خصایص آن در فقه و آنچه توسط حکومت اسلامی تنظیم و تدوین می‌شود، قانون جاری است.

نتیجه

با بهره‌مندی از این آیه، "بیع" در صورت تحقق شرایط مشروحه ذیل، صحیح می‌باشد:

۱. مورد معامله باید ارزش و مالیت داشته باشد (أَمْوَالُكُمْ)؛
۲. دو طرف معامله (فروشنده و خریدار) باید مالک ثمن و مئمن باشند (أَمْوَالُكُمْ ... تَرَاضٍ)؛
۳. داد و ستد واقع شود (بَيْنَكُمْ)؛
۴. تملیک و تملک از اسباب و راههای باطل و حرام انجام نشده باشد (بِالْبَاطِلِ)؛
۵. دو طرف معامله عاقل باشند (عَنْ تَرَاضٍ)؛
۶. دو طرف معامله مختار باشند (عَنْ تَرَاضٍ)؛
۷. دو طرف معامله راضی باشند (عَنْ تَرَاضٍ).

درواقع، این آیه زیربنای قوانین اسلامی را در مسائل مربوط به "معاملات و مبادلات مالی" می‌داند و به همین دلیل فقهای اسلام در تمام ابواب معاملات به آن استدلال می‌کنند. آیه با خطاب به افراد با ایمان می‌فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید". بنابراین، هر گونه تجاوز، تقلب، غش، معاملات ربوی، معاملاتی که حد و حدود آن کاملاً مشخص نباشد، خرید و فروش اجناسی که فایده منطقی و عقلایی در آن نباشد، خرید و فروش وسایل فساد و گناه، همه در تحت این قانون کلی قرار دارد. در جمله بعد، به عنوان یک استثنا می‌فرماید: "مگر این که (تصرف شما در اموال دیگران از طریق) تجارته باشد که با رضایت شما انجام می‌گیرد".

در پایان آیه، مردم را از قتل نفس بازمی‌دارد و ظاهر آن به قرینه آخرین جمله آیه، نهی از خودکشی و انتحار است و می‌فرماید: "و خودکشی نکنید، خداوند نسبت به شما مهربان است".

در حقیقت قرآن با ذکر این دو حکم، پشت سر هم، به یک نکته مهم اجتماعی اشاره کرده است که اگر روابط مالی مردم بر اساس صحیح استوار نباشد و اقتصاد جامعه به صورت سالم پیش نرود و در اموال یکدیگر به ناحق تصرف کنند، جامعه گرفتار یک نوع خودکشی و انتحار خواهد شد.

رمز این که نهی از قتل (لاتقتلوا) به دنبال نهی از حرام‌خواری (لاتأكلوا) آمده است، شاید آن باشد که سیستم اقتصادی ناسالم، زمینه قیام محرومان علیه زراندوزان و بروز درگیری‌ها و پیدایش قتل و هلاکت جامعه است یا شاید منظور این است که ثروت‌های یکدیگر را ظالمانه نبرید.

اما در موارد جدید بیع و مصادیق روز آن، از جمله ایجاب و قبول الکترونیکی، بیع رمز ارزها، بیع شفاهی و ... به حضور پررنگ فقیهان دینی در عرصه قانون تجارت و تعبیری بر مدار شرع نیاز دارد.

ملاحظات اخلاقی

ملاحظات اخلاقی مربوط به نگارش متن و نیز ارجاع به منابع رعایت گردید.

تقدیر و تشکر

از تمام کسانی که ما را در تهیه این مقاله یاری رسانده‌اند، کمال تشکر را دارد.

سهم نویسندگان

نگارش این مقاله بر اساس اصول نگارش مقالات حقوقی در تمامی مراحل تهیه پلان، جمع‌آوری منابع و نگارش به‌طور مشترک توسط نویسندگان صورت گرفته است.

تضاد منافع

این پژوهش فاقد هرگونه تضاد منافع است.

فهرست منابع

- قرآن کریم؛
- ابن ابی‌جمهور، محمد بن زین‌الدین (۱۳۶۲ هـ.ش). *عوالی اللثالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیہ*. محقق مجتبی عراقی، قم: سیدالشهدا؛
- انصاری، مرتضی [شیخ انصاری] (۱۴۲۰ هـ.ق). *کتاب المکاسب*. چاپ سوم، تحقیق لجنة التحقیق، قم: مجمع الفکر الاسلامی؛
- انصاری، مرتضی [شیخ انصاری] (بی تا). *المکاسب*. چاپ سنگی، به خط طاهر خوشنویس؛
- جبعی‌عاملی، زین‌الدین [شهید ثانی] (۱۳۸۷ هـ.ق / ۱۹۶۷ م). *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة [شرح لمعة]*. نجف: جامعه النجف الدینیة؛
- جرجانی، ابوالفتح بن مخدوم (۱۳۶۲ هـ.ش). *تفسیر شاهی او آیات الأحکام*. تهران: نوید؛
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۱ هـ.ش). *ترمینولوژی حقوق*. تهران: گنج دانش؛
- خزائلی، محمد (۱۳۸۴ هـ.ش). *احکام قرآن*. چاپ اول، تهران: بدرقه جاویدان؛
- خسروانی، علیرضا (۱۳۹۰ هـ.ق). *تفسیر خسروی*. چاپ اول، ایران - تهران: کتابفروشی اسلامیة؛
- خوری شرتونی، سعید (۱۳۷۴ هـ.ش). *اقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد*. طهران: دارالاسوه للطباعة و النشر؛
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۴۱ هـ.ش). *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران؛
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶ هـ.ق / ۱۹۹۶ م / ۱۳۷۴ هـ.ش). *المفردات فی غریب القرآن (مفردات الفاظ القرآن)*. تحقیق صفوان عدنان داوودی، دمشق: دارالقلم / بیروت: الدارالشامیة؛
- سیوری، ابو عبدالله المقداد بن عبدالله [فاضل سیوری، فاضل مقداد] (۱۳۶۵ هـ.ش). *کنز العرفان فی فقه القرآن*. چاپ سوم، تهران: مرتضوی؛
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ هـ.ش). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو؛
- طوسی، محمد بن حسن [شیخ طوسی] (بی تا). *المبسوط*. تصحیح و تعلیق محمدتقی کشفی، بیروت: دارالکتاب الاسلامی؛
- طوسی، محمد بن حسن [شیخ طوسی] (۱۴۱۰ هـ.ق). *تهذیب الاحکام*. تحقیق سیدحسن موسوی خراسانی، بیروت: دار صعب و دار التعارف؛
- طبیب، عبدالحسین (بی تا). *تفسیر اطبیب البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: کتابفروشی اسلام؛

- عاملی، محمدبن حسن [حر عاملی] (۱۳۹۱ ه.ق). *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*. بیروت: دار احیاء التراث العربیة؛
- غروی، سیدمحمدجواد (۱۳۸۴ ه.ش). *آدم از نظر قرآن*. تهران: نگارش؛
- غروی اصفهانی، محمدحسین (بی تا). *کتاب حاشیة المکاسب*. قم: دارالذخائر قم؛
- فولادوند، محمد مهدی (بی تا). *ترجمه قرآن کریم*؛
- کاتوزیان، ناصر (۱۴۰۳). *قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی*. چاپ شصت و ششم (ویرایش پنجم). تهران: میزان؛
- کاشانی، فتح الله بن شکرالله (۱۴۲۳ ه.ق). *منهج الصادقین فی إلزام المخالفین*. تهران: کتابفروشی اسلامیة؛
- کرکی، علی بن حسین [محقق کرکی، محقق ثانی] (بی تا). *جامع المقاصد فی شرح القواعد*. چاپ سنگی؛
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۱۳ ه.ق). *الاصول من الکافی*. بیروت: دارالاضواء؛
- کیخا، محمدرضا و سنچولی، زینب (پاییز و زمستان ۱۴۰۰). *نقد و تحلیل قول مشهور و قانون مدنی در بیع فضولی مبتنی بر قاعده «العقود تابعة للقصود»*. *آموزه های فقه مدنی*، شماره ۲۴، ب (وزارت علوم 24) / ISC ۱۹۱-۲۱۴؛
- مصطفی، ابراهیم؛ احمدحسن الزیات؛ حامد عبدالقادر و محمدعلی النجار (۱۹۸۹ م/ ۱۴۱۰ ه.ق). *المعجم الوسیط*. ترکیه: مجمع اللغة العربیة دارالدعوه؛
- معین، محمد (۱۳۶۰ ه.ش). *فرهنگ فارسی*. چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر؛
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱ ه.ش). *تفسیر نمونه*. چاپ دهم، تهران: دار الکتب الإسلامیة؛
- مکی عاملی، شمس الدین محمد بن جمال الدین [شهید اول] (۱۴۰۶). *اللمعة الدمشقیة*. بی جا: دارالناصر؛
- موسوی خمینی، سیدروح الله [امام خمینی] (۱۳۷۹ ه.ش). *کتاب البیع*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛
- موسوی خویی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۰ ه.ق). *منهاج الصالحین*. قم: مدینه العلم؛
- نجفی، محمدحسن (۱۴۱۲ ه.ق/ ۱۹۹۲ م). *جواهر الکلام*. تحقیق و تعلیق و تصحیح محمود قوچانی، بیروت: دار احیاء التراث العربیة؛
- نوری، حسین [محدث نوری] (۱۴۰۸ ه.ق). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*. بیروت: دار احیاء التراث العربیة.